

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سیدموسی عثمان هستی

۰۱ جون ۲۰۱۴

چند مطلب پیچیده در یک طومار گره خورده



دیگر بدون استخاره استاد حضرت صبغت الله مجددی که بنیاد قرآنی ندارد دست به کاری نمی زرم و بدون استخاره استاد خود جانی نمی روم. نوشته زیر یک واقعیت عینی بوده که در یک محفل شعر و طنز و ادب که ادب دوستان و شعرای سنت پرست و نوگرا در آن حضور به هم رسانیده بودند، اشعار شاعری وزن و قافیه را در یک آزمایش قرار دادند و گره های سبک شعری شاعری وزن و قافیه را با انگشتان شعرشناسی باز نمودند و یخ های قلم شاعر را آب کردند خدا هیچ انسان را در قیرغه قلم شعرشناسان خصوصاً طنزنویسان قرار ندهد که به گفته آخوند سرقبر که این هم بنیاد قرآنی ندارد سخت تر از بغل گیری قیراست.

در تورنتو محفل شعر و طنز از طرف ادب دوستان و شعرای نامدار ایران زمین برگزار گردید گرچه سالها من با یک تعداد از گردانندگان محفل شعر و طنز آشنا بودم و این بار چهره های نو در محفل شعر و طنز هم دیده می شد.

در این محفل من مهمان ناخواسته بودم و با چهره های نو آشنا نبودم ولی که این چهره های نو با نام من آشنا بودند و یا نه شاید به چهره من رومی شناختند یا نمی شناختند توسط یک جاسوس شاعر نمای دشمن افغان و افغانستان که با تأسف در ورق افغان-کاندائی به شمار می رود، علیه من تحریک شده بودند و طنزکی نوشته بودند به نام شاعری وزن و بی ترازو و به طور نمونه اشعار مرا تحت ذره بین قلم قرار داده بودند.

تانیست جاسوس بیسواد که تا صنف ۹ لیسه شبانه خوانده و پای به جاسوسی گذاشته و سبب قتل یکی از صدراعظم های گذشته افغانستان شده، ناخوانده بر منبر وزارت خارجه افغانستان مقام جاسوسی رادر سفارت افغانستان مقیم پاکستان به صفت کاتب حسابی سفارت افغانستان به دست آورده و در آن زمان به نام ولی نعمت خود نورمحمد تره کی شعری هم

سروده و با قیچی زدن اشعار شعرای نامدار خود را شاعر قلمداد نموده و یک تعداد دوستان ایرانی که مثل این آقا خود را شاعر قلمداد می کنند گاه گاهی این جاسوس موزه پاک رابه خاطر چاپلوسی هایش، در محافل خویش دعوت می نمایند.

من بعد از دیر زمانی در محفل شعروطنز دوستان ایرانی رفتم وقتی که داخل سالون شدم کسی ایستاده و کسی نشسته بود دوستانی که از سالهای قبل مرا می شناختند از دیدن من لبخندشادی به لب نمایان کردند و هر یک مرا به آغوش کشیدند و یک تعداد دیگر که تازه در صف گردانندگان محفل شعروطنز حضور یافته بودند بادیدن من دوچشم شان چهارچشم شده بود محفل آغاز گردید من در گوشه ای نشسته بودم. دوستی آمد دست مرا گرفت در صف اول مجلس برد من در آن لحظه یک شنونده خوب بودم جاسوس افغان که بایکی از شعرای ایرانی که در طنز و شعر مهارت داشت در تماس شده و معلومات ناقص در قسمت من داده او را تحریک کرده که در وقت تفریح طنزی به نام شاعری وزن و بی ترازو بنویسد نمونه از شعر من را در طنز بیاورد و در محفل قرائت کند آن شاعر عزیز که شناخت از من نداشت به گفته خودش فریب دوستی را خورده آب را نادیده موزه قلم کشیده بود. عمرش در از باد!

وقتی که طنز خوانده شد من بر چوکی که نشسته بودم خونسرد از آن بلند شدم، دست بالا کردم. گرداننده محفل گفت شما سوالی دارید من گفتم سوال ندارم خواهش دارم این طنز انتقادی که خوانده شد من را از نگاه شعروادب زیر سوال برده بود و شعری که در طنز خوانده شد مال من بوده و شاعر بی وزن و بی ترازو نام شعری من در طنز است که به یک تخلص شناخته شده تبدیل شده است.

به اجازه گردانندگان محفل و ادب دوستانی که در این محفل حضور دارند من همین لحظه شعری می نویسم که دوران امواج دریای وزن و ترازو در ساحل خشک ادب و شعر به گفته دوست طنزنویس مافرار دارد که از امواج ترسیده می خواهد در ساحل لب به آب زند و حلقوم خشک خود را به نام شاعر تازه کند. من به خاطر روشن ساختن طنز گنگ دوست ما شعری همین لحظه در برابر دوستان می نویسم که دوستان طنز و شعر فهم قضاوت کنند که قلم من در امواج شعروطنز بایک سبک تازه جان بازی کرده است یامی خواهد به گفته دوست طنزنویس ما مثل ساحل لب به آب زنده تاحلقوم شعروطنز تازه کنم.

دوستان همان طوریکه نیما مورد سرزنش سنت گرایان عصر خود قرار گرفت و حتی تا امروز از سرکل آن به گفته شما دوستان ایرانی از سر (کچل) وی دست بردار نیستند.

من که سنت شکنی کرده ام نه تنها پیروی سنت شعراء گذشته را نمی کنم شعرنیمائی راهم سلی قلم زده ام شاید من هم سالها و بعد از این که مانند نیما از دنیا بروم کودن های شعر شناس طنزنویسان بی مزه نویس مثل امروزه آدرس سنت شکنی من چیزک های طنزی بنویسند و سبک مرا زیر سؤال ببرند و یا بعضی از طنزنویسان و شعراء سبک مراسم به خصوص خوانند جنگ بین حقیقت و باطل در طول تاریخ بوده قابل تشویش نیست.

قبل از این که سبک به خصوص من را که به خاطر خوشی دل خودم نوشته کرده ام کودن های شعروطنز زیر سوال ببرند شما عزیزانی که در طنز و شعر ید طولا دارید بر کرسی قضاوت دعوت می کنم ورنه جای انصاف نیست که من بز دلانه سکوت کنم از راهی که رفته ام دفاع نکنم و جای انصاف نیست که شما ادعای شعر فهمی و طنزنویسی دارید به خاطر خوشی دوست تان که مرا به چماق قلم بیخود بسته سکوت کنید.

سالون راسکوت فرا گرفته بود من بودم که در جای خود ایستاده بودم باخونسردی می خواستم که محفل رابه یک قضاوت بکشانم یابه قناعت من بی پردازند و یا به دوست خود بگویند که آب نادیده موزه قلم از پاکشیده اید.

درمحل چهارنفر دست بالا کردند گفتند شما ناراحت نباشید اشعاری به گفته خوتان به خاطر تسکین دل تان و یا طنزی بنویسد و ما طنز این آثار که درمحل قرائت کرده از او می گیریم و هم می پرسیم چه انگیزه سبب شده تا شما طنز انتقادی در قسمت شاعری وزن و بی تراز و بنویسد و محل را در خم و پیچ انتقاد بی مورد قرار دهد

من این شعر زیر را سرودم و قرائت کردم و هم به دسترس آن چهار نفر قرار دادم بعد از خواندن و قضاوت در قسمت شعر من و مروردوباره به طنز دوست ایرانی ماکه شاعری وزن و بیتراز و را سرزنش چه که باطنز با هجونموده بود، یکی از آنها به سر استیژ برگشت گفت آقای هستی سنت شکنی کرده شعری نوشته که به سبک گذشتگان بوده و نیما را هم فراموش نکرده پس شعرهای هستی نه پیروی از شعرای گذشته می کند نه از شعرای نیمائی! سبکی است به خصوص که شعر سنتی را با شعر نوآشتی داده و این سبک را به آقای هستی تبریک می گویم

جاسوس شاعر نما قبل از قضاوت شعراء و طنزنویسان با شناختی که از جرأت من داشت سالون راترک کرده بود من به این فکر شدم که فرار بزدلانۀ جاسوس شاعر نما کفایت می کند و تف به بالا انداختن به روی خودانسان می افتد چون نام افغان در سر این جاسوس شاعر نامی باشد نخوایم بیشتر او را معرفی کنم تنهابه دوستان ایرانی گفتیم محرک این دوست ایرانی مایک جاسوس شاعر نما هموطن من است که دست و قلم به الاشه گرفته در سایت گفتمان تازه اندیشان افغانستان که در المان به همت آقای الم نشر انترنتی دارد و همه وطن فروشان و کودنان قلم دوران سایت انترنتی جمع شده اند که نه آبرو به خودمانده اند و نه به افغانان لطفاً به خاطر کودن بودن و شناخت جاسوس شاعر نما سری به سایت گفتمان بزنید و نوشته های آقا دست به الاشه را بخوانید که شما هم از نعمت سواد بی بهره نمانید

(پیستۀ بی مغز که دهان باز کند)

جز خود رسوا آن کار دیگر نکند

شعری که درمحل قرائت شد و در قسمت شعر زیر قضاوت صورت گرفت محک دانش و قضاوت قرار گرفت، سیاه رو را سیاه روتر ساخت

سقف بشکافتم و طرح نور یختم کنون

وقت نوگرایی و زیباسازی هنر کنون	عقاب باش نترس از کوه و کمر کنون
تشبیه و استخاره بدرکن ز سر کنون	شاهین شعروادب به کف کهر کنون
در قافیه و قانون شعر زد شرر کنون	بگذار راه کهن طرح نو نما اثر کنون
عروض و آهنگ گرفت در نظر کنون	گوشید در نوازش گوش بیخطر کنون
عنصری و مستوره و حافظ دیروز	نیست قابل قبول ادب آن هنر کنون
چون سنگ مباد ساکن و مکدر کنون	پرواز نمایه خوددهید بال و پر کنون
شبیم به آفتاب زد ساخت سحر کنون	آفتاب قلم روشن و محو شبیم تر کنون
هستی نترس از سخن کور و کر کنون	سیاه سنگ مرده شکن بیحذر کنون

شاعری وزن و بی ترازو

به خاطری که خسته نشوید و معنی کلمات بالا در نزد خواننده بی مفهوم جلوه نکند کلمات ننه کبیر، نعره تکبیر، سیاه سنگ و هستی را در یک شوخی و طنز که در طومار واقعیت پیچیده و گره خورده که هر خواب برده راتکان می دهد بشرطی که آن را خواب برده باشد اگر خود را به خواب زده باشد زلزله هم او را بیدار کرده نمی تواند مثلی که صبغت الله مجددی بعد از حرفهای بیمزه خود را بخواب می زند از چاه لودگی را جهان به اندازه دهن چاه می بیند

سیاه سنگ مرده، سنگ لحد قیر است در دوازه لحد قیر مرده گذاشته می شود که حیوانات درنده مرده را کشیده نتواند منطقه ای در کابل سیاه سنگ نام دارد قبلاً سنگ تراشان و سنگ فروشان قبر در آنجا کار فروش سنگ مانند مجاهدین

پنجشیر در زمان امیر عبدالرحمن خان می کردند و هم امیرحبیب الله کلکانی بعد از اعدام با یاران و همسنگران شان در سیاه سنگ دفن شدند تنها با این تفاوت که مجاهدین پنجشیر سنگ قیمتی می فروشند و کسانی که سیاه سنگ مرده می فروشند آن سیاه سنگ مرده ارزش پولی چندانی ندارند و سنگهای قیمتی که مجاهدین پنجشیر و مجاهدین دگلک و لسوالی سربی می فروشند با ارزش نیست.

حالا که حرف سرسیاه سنگ مرده زدیم اگر سر هستی تماس بگیرم می گویند نوشته های هستی پُر از طنز تعصب است سپرد به خدامی کنم دل به دریای شوخی می زنم بعد از گفتن ننه کبیر سر تخلص هستی هم تماس می گیرم که نگویند سیاه سنگ مرده را مفصل تشریح کرد و در قسمت هستی چیزی نگفت

در شعر بیدل تکرار در تکرار هستی زیاد آمده و ایرانی های عزیز که تعصب ندارند نام زن را اکرم، اعظم، هستی و غیره نام های مردانه را سر زنان می گذارند تا نشان بدهند حقوق زن و مرد مساوی است من هم به خاطر احترام به زن تخلص هستی را از شعر بیدل الهام گرفته ام امید است به من خورده نگیرید و نگوئید چرا در نوشته و شعر هستی تخلص می کنم چون من از ریشه آخوند خصیه مسی هستم اگر می گویم که هستی را تخلص بر خود به احترام زن گذاشته ام می گویند چون توسروکار به طنز داری انتخاب تخلص هستی هم یک طنز است من می گویم شما ملت چرانی دانید که سر تاپای آخوند طلا باشد خصیه آن مس است اگر باور ندارید همان طوری که استخاره حضرت مجددی تنبان روحانیت را کشید شما از موقع استفاده کنید اگر خصیه های مجددی را معاینه نمایند آن وقت می دانید که واقعاً خصیه های آن طلائست مسی است و آن وقت نمی گوئید که تخلص هستی یک طنز است نه به خاطر احترام به حقوق زن به خاطر شوخی هستی مانده شده.

در نوشته بالا ننه کبیر آمده شاید خوانندگان تشویش کنند که ننه کبیر یعنی چه از گپ گپ می خیزد مجاهدین کرام که به گفتن نعره تکبیر عادت کرده اند و در این روزها محفلی را که دوکاندید پیشتان به گفته کمیته انتخابات به راه انداخته اند به خاطر فریب مردم دل صاف افغانستان چند تاجر دین را با پول انتخاب و موظف کردند تا به خاطر فریب مردم وثابت کردن مسلمان بودن شان نعره تکبیر در بین حرفهای فریب کارانه شان گفته شود

مردی از اطراف به شهر کابل آمده بود در سرویس سوار شد که به سیاه سنگ برود وقتی که به ایستگاه سیاه سنگ رسید صدا کرد ننه کبیر پائین شو! مردم چون به نعره تکبیر فریبکاران و تاجران دین عادت کرده اند ننه کبیر را نعره تکبیر فکر کرده از ترس این که آنها را کسی کافر نگوید بعد از شنیدن ننه کبیر به نعره تکبیر شروع کردند. زنی که در بین نعره تکبیر از موتر پائین می شد یخن شوهر را گرفت گفت تو مسخره هستی یا این مردم؟ مرد گفت اوزن یخن مرا پاره نساز نه من مسخره هستم نه تو، این رهبران مجاهدین است که به خاطر تجارت دینی و مذهبی هر روز مردم را مسخره می کنند.